روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن: ۵۴ و ۸۸۹۳۶۲۷۰ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: شرکت پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

دوشنبه ۲۷ مرداد ۱۴۰۴ • ۲۴ صفر ۱۴۴۷ • ۱۸ آگوست ۲۰۲۵ • سال بیست‌ویکم • شماره ۵۱۸۴ • ۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۰۸ • اذان مغرب ۱۹:۰۹ • اذان صبح فردا ۳:۵۶ • طلوع آفتاب ۵:۲۶

با اجرای باند شرقی مسیر منطقه ۲ آزادراه تهران- شمال، صرفه‌جویی در مصرف سوخت به میزان ۷.۵ میلیون لیتر در سال محقق خواهد شد و ضمن اشتغال‌زایی کاهش زمان سفر، کاهش تصادفات جاده‌ای، کاهش استهلاک وسایل نقلیه، در دوران احداث پروژه زمینه اشتغال مستقیم برای بیش از دوهزار و ۵۰۰ نفر فراهم شده است.
عکس: امین جلالی، ایرنا

instagram:sharghdaily1 twitter:sharghdaily youtube:sharghdaily Telegram:SharghDaily aparat:tasvirshargh www.sharghdaily.com

امروز پیکر محمود فرشچیان در اصفهان تشییع می‌شود

وداع با جادوی رنگ و قلم

امروز، دوشنبه، خاک وطن، قامت استاد «محمود فرشچیان» را در آغوش می‌کشد و پیکر او در کنار مقبره سخنور غزل، صائب تبریزی، آرام می‌گیرد. استاد فرشچیان ۱۸ مرداد در ۹۵سالگی، در نیوجرسی چشم از جهان فروبست، اما آثار او برای همیشه چون میراثی روشن برای این سرزمین باقی خواهند ماند.

جزئیات مراسم تشییع

استاد فرشچیان وصیت کرده بود که در کنار آرامگاه صائب تبریزی پیکرش آرام گیرد. دیروز تصاویری از آماده‌سازی آرامگاه او در صائبیه منتشر شد. پیکر این استاد برجسته قرار است از محل هنرستان هنرهای زیبای اصفهان تا آرامگاه صائب تشییع شود. انتخاب هنرستان از این رو بوده که این استاد برجسته اولین گام‌های حضورش در هنر و آموختن را از این مکان آغاز کرده است. طبق گفته نزدیکان، استاد فرشچیان آرزو داشت که پس از تشییع از هنرستان هنرهای زیبای اصفهان، مسیری که آغازگر زندگی هنری‌اش بود، در کنار آرامگاه صائب تبریزی، شاعر بزرگ سبک اصفهانی، به خاک سپرده شود. این وصیت اجرا خواهد شد و از فردا صائبیه میزبان دو هنرمند خواهد بود. برنامه‌ریزی‌ها برای انتقال پیکر از آمریکا به دوبی و سپس اصفهان طی روزهای قبل انجام شده است و بامداد امروز پیکرش وارد وطن خواهد شد. البته مراسمی نیز در اصفهان و تهران برگزار می‌شود که جزئیات آن به‌زودی اعلام خواهد شد. اهالی فرهنگ و مسئولان قرار است در مراسم خاکسپاری حضور داشته باشند. سیدعباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، در مراسم استقبال و بدرقه استاد فرشچیان در اصفهان شرکت خواهد کرد. پس از انتشار خبر درگذشت استاد، افراد مختلفی از رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه و جمعی از وزرا و تمام نهادهای فرهنگی کشور پیام تسلیتی برای درگذشت این هنرمند بزرگ منتشر کردند که نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه والای این هنرمند بزرگ در فرهنگ و هنر ایران است. چند روز پس از آن نیز هنرمندان و ایرانیان در آمریکا مراسمی برای او برگزار کردند. این مراسم در مرکز نور و دانش برگزار شد که خود او یکی از بنیان‌گذاران و حامیان اصلی آن بود. حسام‌الدین سراج و پرویز پرستویی و امیرسعید ایروانی سفیر و نماینده دائم ایران در سازمان ملل، از حاضران در این برنامه بودند.

از اصفهان به اصفهان

محمود فرشچیان استاد بی‌بدیل نگارگری ایران هنرمندی از اصفهان بود که دوست داشت پیکرش در اصفهان آرام گیرد. هنرمندی که طی سال‌ها حیات خویش، مینیاتور ایرانی را از بند وابستگی صرف به شعر رها کرد و با پیوندی شگفت‌انگیز از میراث کهن و نوآوری، زبانی تازه و روح‌بخش برای آن آفرید. در تابلوهای او چون «عصر عاشورا»، «ضامن آهو»، «غدیر خم» و شاهنامه می‌توان چنان ریزه‌کاری‌ای در هر ضربه قلم مشاهده کرد و چنان شکوهی دید که گویی زمان و مکان در برابر عظمت نگاه او تسلیم شده‌اند. پدر محمود فرشچیان تاجر فرش بود. او می‌گوید: «تا آنجایی که به یاد دارم، من روی قالی چشم گشودم و بزرگ شدم و نقش و نگارهای زیبای آن، اثری شگرف در روحیه و ذوق من گذاشت». استعداد هنری فرشچیان را پدرش به موقع کشف کرد و او را به کارگاه میرزاآقا امامی، از نگارگران مطرح اصفهان، برد. فرشچیان نخستین تابلو مینیاتور خود به نام «بامدادان که تفاوت نکند لیل و ناهار» را در ۱۷سالگی خلق کرد و سال بعد، تابلو «گل آدم بسرشتند» را کشید، با ترکیبی از اسلیمی، حیوانات و طبیعت بی‌جان. پس از دیپلم و خدمت سربازی، به اروپا سفر کرد و در اتریش، آلمان، فرانسه و ایتالیا به مطالعه آثار هنرمندان غربی پرداخت. این تجربه به او کمک کرد سبک خود را پیدا کند و دریابد که نقاشان ایرانی در طول تاریخ نیز از هنر اروپایی تأثیر گرفته‌اند. از سال ۱۳۲۸، فرشچیان نمایشگاه‌های داخلی و خارجی برگزار کرد و آثارش در اصفهان، بروکسل، استانبول، نیویورک، پاریس، مونیخ، رم و کراچی به نمایش درآمد. آثارش همچنین در قالب کتاب منتشر شد، از جمله «تصویرگری شاهنامه فردوسی»، «پهلوانان بزرگ در شاهنامه» و «داستان‌های پهلوانان در شاهنامه». این روزها یکی دیگر از یادگارهایش در دسترس مردم قرار دارد؛ اثر چوگان او که به رایگان در اختیار بانک مرکزی قرار گرفته تا بر روی ۲۰۰ هزار تومانی نقش ببندد. مجید مهرگان، هنرمند نگارگر و دوست دیرینه محمود فرشچیان، می‌گوید: «جست‌وجوی همیشگی او برای یافتن زیبایی، بزرگ‌ترین شاخصه هنر او بود و هیچ مرزی برای هنر نمی‌شناخت؛ حتی از شیوه‌ها و زبان هنر دوره رنسانس نیز بهره می‌برد». باشد که روح او، در همان قاب‌های رنگین، همچنان زنده بماند و در جهان دیگر نیز عظمت انسانیت و شکوه هنر را احساس کند. باشد که یاد و نامش، در دیوارهای استادسرایی‌ها، در حریم موزه‌ها و در قلب هر دوستدار هنر، جاودانه بماند.

گزارش خوانی

وقتی با حقوق اندک بازنشسته می‌شویم

زهرا مشتاق

چند روز پیش نشستی تخصصی با عنوان «سایه‌روشن، تجربه زیسته زنان خبرنگار در میدان رسانه» برگزار شد. در این نشست، تعدادی از زنان خبرنگار شناخته‌شده استان فارس و شهر شیراز، درباره تجربه زیسته و نیز مشکلات این حرفه سخن گفتند. یکی از مهم‌ترین دستاوردهای چنین جلساتی، آشنایی روزنامه‌نگاران استان‌های دیگر با همتایان رسانه‌ای خود است. بسیاری از ما، کمتر با خبرنگاران شهرهای دیگر آشنا هستیم. نام آنها را نمی‌دانیم و آثارشان را نیز نخوانده یا کمتر خوانده‌ایم. درحالی‌که برای مثال، برگزاری جشنواره‌هایی در حوزه مطبوعات و آثار رایافته به مراحل نهایی، یکی از راه‌های شناخت همکاران فعال ما در دیگر استان‌هاست. ازجمله نقدهای جدی دیگر، مرکزگرابودن روزنامه‌نگاری است. آن‌قدر که اسامی نشریاتی که در پایتخت منتشر می‌شوند، شناخته‌شده است، مخاطبان عام یا حتی خاص، آشنایی کمتری با نشریات دیگر استان‌ها دارند. این امر آسیب‌های تأمل‌برانگیزی ایجاد می‌کند. نخست آنکه آن‌قدر که نام نویسندگان گزارش و یادداشت و مقاله و گزارش خبری در تهران شنیده و شناخته می‌شود، در شهرستان‌های دیگر، چنین امکان گسترده‌ای برای شناخته‌شدن وجود ندارد و آثار آنها، کمتر از سوی افراد خارج از استان خوانده و دیده می‌شود.

برای این منظور، برگزاری نشست‌های گردشی در استان‌های مختلف و دعوت از روزنامه‌نگاران شناخته‌شده دیگر استان‌ها، می‌تواند فرصت مؤثری برای آشنایی و انواع تعاملات حرفه‌ای باشد. تعریف پرونده‌های مشترک و نوشتن گزارش‌های تیمی و هم‌زمان، می‌تواند ازجمله نقاط اوج چنین همکاری‌هایی باشد. برای مثال، ممکن است خبرنگار شهر الف، مأموریت یابد از مشکلات حاشیه‌نشینی در شهری دیگر یک گزارش بنویسد. به طور قطع، اشرافی که خبرنگار ساکن در آن شهر دارد، بیشتر از خبرنگار شهر الف است. حال تصور کنید آنها با هم‌گرایی، یک گزارش دونفره تهیه کنند. قدر مسلم، نتیجه نهایی تأثیر بیشتری داشته و به واقعیت نیز نزدیک‌تر خواهد بود. یا برای مثال گزارش‌های محیط‌زیستی که اغلب ساختارهای مشترکی در معضلات آنها وجود دارد؛ اگر به شکلی هماهنگ نوشته شود و آثار منتشرشده در مرکز و شهرستان‌ها، در نشریات دیگر استان‌ها نیز، دوباره انتشار یابد، علاوه بر شکست پدیده مرکزگرایی در حوزه رسانه، موجب رشد کیفی آثار نیز خواهد شد. آنچه در این نشست نیز درخورتوجه بود، مشکلات مشابه در حوزه روزنامه‌نگاری و نیز شبیه‌بودن مصائب زنان خبرنگار بود. روزنامه‌نگاری ازجمله دشوارترین، حرف دنیاست که حتی هنگام فرایند بازنشستگی در وزارت کار نیز، برای آن «سختی کار» پیش‌بینی شده است. حرفه‌ای تمام‌وقت که باید هر آن برای نوشتن، گوش به زنگ بود. این در حالی است که زنان خبرنگار، علاوه بر تعهد درباره شغل خود، باید به وظایف دیگری که در نقش مادر و همسر ایفا می‌کنند، نیز توجه ویژه داشته باشند و همین، گاه موجب تحمل فشاری فزاینده میان حرفه محبوب و زندگی آنها می‌شود. کارفرمایان مطبوعاتی، اغلب کمتر با زنان، وارد قرارداد کاری می‌شوند و برای همین خبرنگاران بسیاری هستند که ناچارند با حق‌التحریرهای بسیار نازل، به کار خود ادامه دهند. همچنین برخی کارفرمایان، خبرنگاران را وادار به تهیه رپورتاژ آگهی می‌کنند، یعنی درآمد آنها از همین طریق باید تأمین شود. درحالی‌که تهیه آگهی به‌هیچ‌وجه وظیفه شخص خبرنگار نیست و سازمان آگهی‌ها، موظف به انجام این کار است. تحمیل چنین وظایفی، علاوه بر آنکه با شأن و جایگاه خبرنگار در تعارض کامل است، موجب ظهور شبه‌خبرنگاران آگهی‌بگیری می‌شود که وظیفه نهانی آنها، سر پا نگه‌داشتن نشریه و تأمین مقاصد اقتصادی کارفرمایان است. خطر جدی دیگر، نوع ارتباط خبرنگاران با مدیران روابط‌عمومی سازمان‌ها و نهادهای مختلف است. خبرنگارانی که در میزگردها، پاداش‌های مالی و هدایایی با ارزش مالی متفاوت از اندک تا زیاد، دریافت می‌کنند، در عمل تبدیل به کارمندان آن سازمان‌ها می‌شوند و درواقع کارکرد نقادانه خود را از دست می‌دهند. خبربگیرانی که عین نسخه خبر مدیران روابط‌عمومی را بی‌کم‌وکاست منتشر می‌کنند، ازجمله آسیب‌های جدی در حرفه روزنامه‌نگاری هستند. از سوی دیگر نداشتن بیمه و در نتیجه سوابقی که هیچ کجا منظور و ثبت نمی‌شود، موجب تباه‌شدن عمر در پی سال‌ها فعالیت مطبوعاتی می‌شود. همین است که به نبود امنیت شغلی خبرنگاران دامن می‌زند و آنها را وادار به انتخاب مشاغل دوم و سوم برای گذران معیشت می‌کند. اما همچنان نگران بازنشستگی و روزهای سخت بیکاری هستند. این روزها دنبال کارهای بازنشستگی‌ام هستم. ۲۶ شهریور امسال وارد ۵۴سالگی می‌شوم و فکر می‌کنم داشتن یک زندگی حداقلی، بعد از این‌همه سال کار، خواسته زیادی نباشد. اما در کمال ناباوری، درست مثل آگهی‌های ترحیم، متوجه شدم سابقه‌ای که برایم رد شده، فقط ۲۲سال‌و چند ماه است؛ یعنی خیلی از نشریاتی که برای‌شان کار می‌کرده‌ام، با اینکه از حقوق من حق بیمه کسر شده، اما اساسا حق بیمه‌ای رد نشده است! مؤسساتی که دیگر وجود خارجی ندارند و در عمل هیچ امکانی برای شکایت احتمالی هم وجود ندارد. در گفت‌وگویی که با یکی از همکاران مطبوعاتی داشتم، گفت بعد از چند سال متوجه شده مدت‌ها، حق بیمه‌ای که از او کسر می‌شده، به نام فرد دیگری منظور می‌شده است! من نمی‌دانم چه کسانی از شاغلان در مطبوعات، گرفتار چنین مصیبتی شده‌اند! از واژه مصیبت استفاده کردم، چون پس از بازنشستگی، دریافتی تعیین‌شده برای من فقط ۵.۵ میلیون تومان خواهد بود. عددی که بیشتر شبیه یک جوک بی‌مزه است تا واقعیت. اگر بخواهم صادقانه بگویم، احساس باخت مطلق دارم. متصور نیست که چگونه ممکن است زندگی من، با چنین دریافتی ناچیز و حقارت‌باری سپری شود؟ نکته تأمل‌برانگیز دیگر آن است که در این سال‌های اخیر، که بخشی از حق بیمه من و بسیاری دیگر از هنرمندان، نویسندگان و اهالی رسانه، از طرف صندوق هنرمندان، که زیرمجموعه وزارت ارشاد اسلامی است، پرداخت می‌شود، یکی از پایین‌ترین نرخ‌ها، یعنی حدود ۱۸ درصد است، که عملا موجب می‌شود به هنگام بازنشستگی، نازل‌ترین دستمزد دریافتی، مربوط به اهالی فرهنگ و رسانه باشد و البته که بی‌نیاز از گفتن است که این قشر تا چه اندازه در تمام این سال‌ها، نبود امنیت شغلی را تجربه کرده و اینک نیز در آستانه بازنشستگی، تا چه اندازه دچار آسیب جبران‌ناپذیر خواهد شد. از قوانین بسته سازمان تأمین اجتماعی اطلاع دارم. از «نه»های بزرگی که به صورت ما خبرنگاران با چنین بیمه‌هایی کوبیده خواهد شد. اما انتظار می‌رود با توجه به مناسبات انجمن صنفی روزنامه‌نگاران با نهادهای مرتبط، اگر حتی روزنه‌ای برای گشایش این معضل -که گمان می‌رود دامن کسان دیگری را نیز گرفته باشد، وجود دارد- به ما خبرنگاران کمک شود.

۲۵۰۰ دلار

یک مرد جوان در تهران به‌خاطر ۲۵۰۰ دلار گروگان گرفته شد. گروگان‌گیران در یک عملیات ویژه پلیسی دستگیر شدند. او پس از دیدن آگهی تبلیغاتی درباره دریافت ویزا به آدرس اعلامی مراجعه کرده بود. پس از تماس تلفنی فردی به دنبال او آمده و به منزل مسکونی برده شد. دو نفر در آنجا منتظرش بودند. دست و پا و دهانش را بسته و با انواع شکنجه اعم از سوزاندن بدن و زدن چاقو شماره تماس اقوام را گرفته و با ارسال تصاویر شکنجه، آنها را مجبور کردند که ۲۵۰۰ دلار را به حساب صرافی در خارج از کشور واریز کنند.

۸۰ درصد

۸۰ درصد داروخانه‌ها در آستانه ورشکستگی هستند. رئیس انجمن داروسازان اعلام کرد که سازمان هدفمندی یارانه‌ها از ۳۰ بهمن پارسال تاکنون ریالی پرداخت نکرده است. این مبلغ حدود ۲۵ هزار میلیارد تومان می‌شود که اگر بدهی سازمان هدفمندی در خصوص شیرخشک را هم به آن اضافه کنیم سرجمع ۳۰ همت خواهد شد. در واقع هر ماه که می‌گذرد ۴.۵ همت به بدهی سازمان‌های بیمه‌گر و ۴.۵ همت هم به بدهی سازمان هدفمندی یارانه‌ها اضافه می‌شود. در حال حاضر ۱۷ هزار و ۶۰۰ داروخانه در کشور وجود دارد.

۱۰۰ هزار پرستار

معاون وزیر با بیان اینکه شکی نیست در کشور کمبود پرستار داریم گفت: آمار پذیرش از طریق دفترچه کنکور ۱۱ هزار و ۵۰۰ نفر است، اما بیشتر از آن پذیرش شدند به طوری که در رشته پرستاری ۱۳ هزار و ۵۰۰ نفر پذیرش داشتیم. عبادی گفت: در حال حاضر ۱۰۰ هزار پرستار در کشور کم داریم. بر اساس بررسی‌های مختلف، هزینه تربیت پرستار عدد بسیار بزرگی است. از طرفی در کشور نسبت پرستار به تخت باید ۱.۸ پرستار باشد، در حالی که اکنون ۹۵ صدم درصد است. در برخی استان‌ها تعداد متقاضی ۴۰ برابر نیاز و در برخی استان‌ها از جمله تهران کمتر از ظرفیت پذیرش است.

یادداشت

دیوارهای نامرئی

سیدمهرداد بنی‌هاشمی کهنگی: جوانان، قلب تپنده هر جامعه‌ای هستند؛ نسلی که با انرژی، شور و آرزوهای بزرگ، آینده را رقم می‌زنند. اما در ایران امروز، این نسل با مجموعه‌ای از دیوارهای نامرئی روبه‌روست که مانع شکل‌گیری و بروز هویت واقعی‌شان می‌شود؛ دیوارهایی ساخته‌شده از فشارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی.

دیوارهایی که دیده نمی‌شوند، اما حس می‌شوند

این دیوارهای نامرئی، گاهی به شکل انتظارات سختگیرانه خانواده و جامعه نمایان می‌شوند. خانواده‌ای که با همه محبت و دلسوزی‌اش، جوان را در قالبی از پیش تعیین‌شده محصور می‌کند؛ انتظاراتی درباره رشته تحصیلی، مسیر شغلی، نوع رفتار و حتی سبک زندگی. این چارچوب‌ها، هرچند ریشه در سنت‌ها و ارزش‌های عمیق دارند، اما گاه باعث می‌شوند جوانان احساس کنند حق انتخاب و آزادی واقعی ندارند. هم‌زمان، فشارهای اقتصادی و معیشتی به این دیوارها رنگ و بوی جدیدی می‌بخشد. بی‌کاری، تورم، کاهش قدرت خرید و دغدغه‌های روزمره زندگی، جوانان را از آنچه بیشتر از هر چیز نیاز دارند-یعنی امکان برنامه‌ریزی برای آینده و جست‌وجوی هویت‌شان-دور می‌کند.

فضای مجازی؛ آینه‌ای پر از تصویرهای متضاد

شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی، با همه مزایایش، گاهی برای جوانان به جای پناهگاهی برای بیان خود، تبدیل به محیطی پیچیده و پراسترس شده‌اند. آنها در معرض سیلی از تصویرها، ارزش‌ها و سبک‌های زندگی متنوع و گاه متناقض قرار دارند؛ از فرهنگ‌های سنتی تا مدرن، از جهان‌بینی‌های محلی تا جهانی. این تنوع، بدون راهنمایی و حمایت، می‌تواند سردرگمی عمیق و احساس بیگانگی را تشدید کند.

زخم‌های روانی که پنهان می‌مانند

این دیوارهای نامرئی، دردهایی پنهان اما واقعی به همراه دارند. اضطراب، افسردگی، تنهایی و احساس بی‌هویتی میان بسیاری از جوانان گسترده شده است. آنها اغلب حس می‌کنند نه در خانه خود، نه در جامعه، جای واقعی‌شان را پیدا کرده‌اند. این درد فردی، به تدریج جامعه را به سمت کناره‌گیری، بی‌اعتمادی و کاهش مشارکت اجتماعی سوق می‌دهد و چرخه معیوبی می‌سازد که عبور از آن دشوار است.

چه باید کرد؟

شکستن این دیوارهای نامرئی، نیازمند اقداماتی هماهنگ و عمیق است:

- گفت‌وگوی باز و بی‌قضاوت: فضایی که جوانان بتوانند بدون ترس از برچسب‌خوردن یا سرزنش‌شدن، حرف‌هایشان را بزنند، کلید اصلی است. خانواده‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها و نهادهای اجتماعی باید به این فضاها کمک کنند.
- آموزش‌های هویت‌ساز و مهارت‌های زندگی: آموزش باید فراتر از درس‌های خشک و رسمی باشد و مهارت‌هایی مثل خودشناسی، تصمیم‌گیری، مدیریت استرس و ارتباط مؤثر را هم شامل شود. این آموزش‌ها به جوانان کمک می‌کنند خود را بهتر بشناسند و در جهان پیچیده امروز راه خود را پیدا کنند.
- رفع فشارهای اقتصادی و ایجاد فرصت‌های واقعی: بدون امنیت مالی و شغل پایدار، هر حرفی درباره آزادی و هویت بی‌معنا می‌شود. حمایت از کارآفرینی، ایجاد فرصت‌های شغلی و بهبود شرایط اقتصادی باید در اولویت قرار گیرد.
- مشارکت فعال و مسئولانه: ایجاد فرصت‌هایی که جوانان بتوانند در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشارکت کنند، حس تعلق و مسئولیت‌پذیری را در آنها تقویت می‌کند.
- رسانه‌های سالم و فرهنگی: تشویق به تولید محتوای فرهنگی و هنری که تنوع هویت‌ها را به رسمیت بشناسد و گفت‌وگو را ترویج کند، می‌تواند به کاهش سردرگمی و ایجاد همدلی کمک کند.

سخن پایانی

هویت، بیش از یک مفهوم فلسفی، جوهره وجود هر انسان است؛ چراغی که مسیر زندگی را روشن می‌کند و معنا می‌بخشد. جوانان امروز ایران، در میان این دیوارهای نامرئی، به دنبال نور خود می‌گردند. جامعه‌ای که نتواند این دیوارها را فرو بریزد، نه تنها نسل امروز را از دست می‌دهد، بلکه آینده خود را نیز به خطر می‌اندازد. اما امید همیشه هست؛ اگر دست به دست هم دهیم، می‌توانیم پلی بسازیم میان این نسل و فردایی روشن‌تر، پلی از جنس فهم، همدلی و فرصت.

طنزخوانی

یک میلیارد می‌گیرم دیگه طنز نمی‌نویسم

آیدین سیارسریع

یکی از روزنامه‌ها به نقل از یک منتقد سینما نوشته یکی از پلتفرم‌ها به یک بازیگر ۴۵ میلیارد تومان داده تا بازیگر یک سال جای دیگری بازی نکند.

بسیاری از رسانه‌ها و چهره‌های سینمایی به این موضوع واکنش نشان دادند و آن را نکوهیدند اما من فکر می‌کنم این ایده پول‌گرفتن و کارنکردن ایده بسیار جالب و قدرنادیده‌ای است و جا دارد به عنوان یک طرح ملی به آن نگاه شود.

به فرض مثال، خود من به عنوان یک طنزنویس که کاری جز تخریب و تمسخر ندارد، چرا باید کار کنم؟ طنزنویسی، از هر طرف که بهش نگاه کنید، ضرر است. هم مسئولین ناراحت می‌شوند، هم روزنامه به دردسر می‌افتد، هم اذهان عمومی به تشویش می‌افتد. باور بفرمایید من خودم هم از این قضیه ناراحتم. ۴۵ میلیارد که نه، سالی یک میلیارد به من بدهید (ببخشید، ذهنم فقیر است) من نه‌تنها خودم دیگر کار نمی‌کنم، بلکه با چوب می‌افتم دنبال ابوطالب و امیرحسین قیاسی و هرکسی که به نحوی دارد با اخبار مملکت خوشمزه‌بازی درمی‌آورد (ذهن لامصب آن‌قدر فقیر است که فکر می‌کند پول مذکور صرفا با کارنکردن، حلال نمی‌شود). سرانگشتی حساب کنیم، با این ۴۵ میلیاردی که به بازیگر می‌دهید که کار نکند، حداقل ۵۰ نفر از ما را می‌توانستید از کار بیکار کنید (تعداد بردارید تخفیف می‌خورد).

اگر از طنزپرداز جماعت بگذریم که اندازه نیم‌کیلو پاسکال ... تأثیری در وضعیت مملکت ندارند، این طرح می‌تواند در بقیه حوزه‌ها هم مطرح شود. مثلا در حوزه سیاست، تصور بنده حقیر (و البته فقیر) این است که اگر ما سال ۸۴، یک پولی به آن شکوفه بهاری می‌دادیم که کار نکند، راحت می‌توانستیم ۶۰۰ میلیارد دلار پول نفت را سیو (ذخیره) و از بعضی خسارات جلوگیری کنیم.

البته از این هم صددرصد مطمئن نیستم، چون اگر یادتان باشد شکوفه‌های بهاری یک شهوت خدمت عجیبی داشتند که بعید می‌دانم آن کشش قوی با پول فروکش می‌کرد.

پول را هم می‌گرفتند بالاخره یک کنج خلوتی، کوچه بن‌بستی، چیزی گیرمان می‌انداختند و با لحن نقش‌های میلاد کی‌مرام می‌گفتند مگه دست خودته بهت خدمت نکنم دیوونه؟ ما هم هرچند در ظاهر می‌گفتیم نه، اینجا خدمت نکن، اما ته دلمان یکم خوشمان می‌آمد. به هر حال الان هم دیر نیست. هنوز هم هستند کسانی که لعنتی‌ها حتی در این گرمای خرماپزان هم همان میل و کشش به خدمت را در خودشان حس می‌کنند و می‌شود با آنها وارد مذاکره شد که یک پولی بگیرند و کار نکنند.

باگ طرح اینجاست که شاید خیلی‌ها را بتوانیم بی‌خیال کارکردن کنیم اما از طرفی روی خیلی‌ها هم اجرائی نیست. مثلا ما چقدر باید بدهیم که کاسب تحریم کار نکند؟ چقدر باید بدهیم که بصرفد آن آقاپسر گلی که با نرخ دولتی جنس وارد می‌کند و آزاد می‌فروشد بی‌خیال شود؟ چقدر هزینه می‌برد قاچاقچی محترم سوخت کرکره را بکشد پایین و بنشیند خانه؟

این نوگل زرنگی که بنجل مونتاژ می‌کند به اسم تولید داخلی می‌اندازد به خلق‌الله، چند بگیرد تسلیم می‌شود؟ این ویژه‌خوار، آن زمین‌خوار بودجه‌اش از کجا باید تأمین شود؟

شاید بگویید کوه‌خواری‌اش به تو نیامده، ولی واقعا فکر نکنم ما آن‌قدر پول داشته باشیم که اینها را منصرف کنیم. خودتان می‌دانید. ولی یک میلیارد همیشه هست که به من بدهید. روی من سرمایه‌گذاری کنید، ضرر نمی‌کنید.